

متافیزیک عقلانی اسپینوزا

ترانه جوانبخت

اسپینوزا متافیزیک را در کتابش با نام "اخلاق" بررسی کرده است. وی یکی از مهمترین فیلسوفانی است که فلسفه دکارت را بررسی کرده است. او به دلیل عقاید خود در سال 1656 از بین یهودیان آمستردام رانده شد. زیرا اسپینوزا به آشکار کردن خرافات یهودیان عصر خود پرداخته بود و تنها عقل را مبنای ادیان می دانست. اسپینوزا عقل گرایی را از دکارت گرفته است. تنها کتابی که اسپینوزا در زمان حیاتش منتشر کرد کتابی تحت عنوان "بررسی اصول فلسفه دکارت" است که در سال 1663 منتشر شد و به آن اندیشه های خود درباره متافیزیک را هم اضافه کرد. کتاب معروف او با عنوان "اخلاق" شش ماه بعد از مرگش در سال 1677 منتشر شد.

همان طور که دکارت در کتابش با عنوان "تعمق های متافیزیک" به رها شدن از حدسیات برای رسیدن به اصول ثابت فکری پرداخته بود اسپینوزا نیز در کتابش با عنوان "بررسی شده تغییر درک" که نگارش آن ناتمام ماند به خودش وعده رها شدن از خرافات برای رسیدن به واقعیت را داد. او در این کتاب متافیزیکش را بر مبنای حاکم نیک قرار داده است زیرا اگر همه نیکی ها به همدیگر مرتبط هستند نیکی مطلق یکی ست و برای خودش جستجو شده است. برای رسیدن به آن اسپینوزا پیشنهاد می کند که باید طبیعت برتر انسان را وسعت داد. طبق نظر او این طبیعت برتر همان شناخت یگانگی روح متفکر و همه طبیعت است. به عبارت دیگر بزرگترین خوشبختی اخلاقی و متافیزیکی در یگانگی با وجود برتر - که علت همه ایده های ماست- می باشد. در چنین شرایطی روح طبیعت را به طور کمال ممکن باز تولید می کند. زیرا از آن به طور عینی ذات و ترتیب و یگانگی را به دست خواهد آورد. بنابراین هستی یگانه است و نامحدود و خارج از آن هستی معنا ندارد.

هستی نامحدود که خارج از آن هستی معنا ندارد" هسته اساسی اخلاق در متافیزیک اسپینوزا را تشکیل می دهد. اسپینوزا در کتابش با عنوان "درباره خدا انسان و سلامت روح" به بررسی اثبات ماتقدم یا *a priori* دکارت پرداخته است. همه آنچه که ما به وضوح و به طور آشکار می شناسیم و به ماهیت هر چیز تعلق دارد را می توان همچنین با واقعیت آن چیز تایید کرد. وجود به ماهیت خدا مربوط است پس می توان آن را به وضوح و به طور آشکار مشاهده و دریافت کرد. همچنین اسپینوزا به بررسی اثبات ماتاخر یا *aposteriori* دکارت پرداخته است: اگر انسان ایده خدا را در ذهنش دارد پس خدا باید وجود داشته باشد. انسان ایده خدا را دارد پس خدا وجود دارد. اما چون درک محدود از نامحدود غیرممکن است پس خدا علت این ایده است. بررسی اثبات ماتقدم یا *a priori* دکارت در کتاب اخلاق اسپینوزا وجود دارد که طبق یک ترتیب هندسی از ضمیر به ایده خدا به عنوان علت ضمیر می رسد که اسپینوزا می گوید: از علت ضمیر یا علت خود منظور من آن است که ذات وجود را دربر گرفته است و به عبارت دیگر آنچه که طبیعت فقط وجودش را درمی یابد.

فکر آزادانه انسانی شامل این نکته است که هرآنچه وجود دارد با علت وجودی خود یعنی خدا درمی آمیزد. از اینجا اسپینوزا نتیجه می گیرد که خدا همان طبیعت است. گفتن این جمله توسط اسپینوزا به این جا کشید او را بی خدا دانستند. فیلسوفان آلمانی در قرن 19 تنها نقطه آغازین متافیزیک را یانتیسم اسپینوزا در نظر گرفتند که عبارت است از: "همه چیز خداست و خدا همه چیز است". طبق نظر اسپینوزا علت این که خدا یا به عبارت دیگر طبیعت عمل می کند یک علت است. چگونه ممکن است که طبیعت عمل کند بدون آن که خدا عمل کند یا برعکس؟ به عبارت دیگر چطور می توان تصور کرد که همه چیز در خدا نباشد؟ زیرا همه چیز به خدا وابسته است و بدون او هیچ چیزی نه می تواند وجود داشته باشد و نه می تواند درک شود. اسپینوزا عنوان می کند که خدا به حسب قوانین خود عمل می کند و به وسیله کسی یا چیزی مجبور نشده است.

طبق نظر اسپینوزا برای آن که انسان به فکر کلیت همه چیز در خدا برسد باید خود را از همه علایقی که او را از این شناخت واقعی دور می کند رها کند. بر این مبنا متافیزیک لسیپوزایی یک متافیزیک استعلایی و به عبارت دیگر خود استعلایی انسانی و اخلاقی است.

اسپینوزا در کتابش "اخلاق" از متافیزیک حرفی نمی زند. او در کتابش با عنوان "افکار متافیزیک" به تقسیم بندی متافیزیک به دو نوع عمومی و خاص پرداخته است. در نخستین فصل این کتاب اسپینوزا به بررسی متافیزیک عمومی یعنی بررسی موضوع هستی و تأثیرات آن پرداخته است در حالی که در بخش دوم این کتاب اسپینوزا به بررسی متافیزیک خاص یعنی بررسی موضوع خدا و ویژگیهای او و نیز بررسی روح انسانی مبادرت ورزیده است. در این کتاب اسپینوزا سعی کرده است تا بین متافیزیک دکارت و ایده اساسی یک جوهر نامحدود که علت خودش باشد هماهنگی ایجاد کند. همچنین او کوشیده تا بین متافیزیک کلاسیک و متافیزیک جدید به نفع متافیزیکی توفیق ایجاد کند که شامل الوهیت مطلق به عنوان جوهر یگانه که بدون آن هیچ چیز نه می تواند وجود داشته باشد و نه می تواند به فکر درآید.

طبق نظر این سینا افکار متافیزیکی می تواند شامل دو نوع هستی باشد:

۱) آنچه به واسطه ماهیتش وجود دارد یعنی ذات وجود را دربرمی گیرد

۲) هستی ای که ذاتش فقط وجود ممکنش را دربرمی گیرد

هستی لازم که همه چیز از اوست جوهری ساده است چرا که اگر به صورت هستی بیچیده در نظر گرفته شود همه اجزایش باید در درونش باشد و این تصور بی معنی ست. سادگی جوهر الوهی همان هویت ذات آن است.

اسپینوزا وضوح سادگی و ترتیب افکار متافیزیکی را مد نظر قرار داده است. وی ترجیح داده است که ترتیب هندسی را در بررسی تعاریف ساده و واضح به کار گیرد. چراکه از نظر او خدا که با سادگی و ترتیب شرح داده می شود باید این دو مورد را در روش بررسی متافیزیکی نیز به کار برد.

منابع:

۱. B. Spinoza, Ethique, trad. Par B. Pautrat, Seuil, 1988.

۲. B. Spinoza, Traite de la reforme de l'entendement, trad. Par Ch. Appuhn, GF, 1964.

۳. اخلاق- باروخ اسپینوزا- ترجمه دکتر محمد جهانگیری- مرکز نشر دانشگاهی- تهران: ۱۳۷۶